

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

استاد اکبر قریشی

۲۸ نومبر ۲۰۲۳



استاد اکبر قریشی

کشور افسانه ئی ما نه در دارد و نه دروازه!

پدران شریف و مادران با شهامت ما بعد از کارخانه ویا وظیفه دولتی در ساعات بیکاری و یاروز های رخصتی بعضاً همراه فرزندان های خود دیدن دوستان و فامیل های شان می رفتند.

اگر در شب های تابستان ویا زمستان می رفتند در موسم بهار در بام و اگر زمستان می بود در خانه زیر صندلی خرد و بزرگ نشسته بعد از نان خوردن چای های سبز و سیاه با میوه های خشک آورده می شد.

همه به چای خوردن و میوه خوردن مصرف می گردیدند بعداً که ریش سفیدان و یا بزرگان خانواده یک شوپ چای می نوشیدند شروع به قصه ها و داستان های تاریخی می نمودند و یک خاموشی سر تا پای خانه را می گرفت تا همه

شنیده بتوانند و هم از روی احترام کسی حرف نمی زد. اکثریت بزرگان در آن زمان در مدرسه های خصوصی و بعضی هایشان شان تحصیلات مکتبی داشتند. یکی از داستان های ملا نصرالدین دیگری از یوسف زلیخا و شیر

بغداد صحبت و افسانه می گفتند. بعداً که در کشور آفت جهادی تمام خوبی ها را با خود روید و به جای خوبی زشتی و پلیدی به ارمغان آورد دیگر نه از آن مجلس های تابستانی وزیر صندلی نشستن های زمستانی اثری باقی ماند

و نه احترام به بزرگان.

نوبت جهادی ها رسیده بود و هر قومندان جهادی فرعون های عصر خود گردیده بودند و هر چه آنها می گفتند پیروان کودن شان گفتار آنها را آیت و حدیث می شمردند. در بین جهادی یک معلم صاحب جوان که در بین شان تحصیل یافته

بود بیشتر از دیگران در لاف زدن در بین چیز فهمان شهرت به هم زده بود ولی پیروان کودن شان می گفتند که اگر محمد دروازه نبوت را نمی بست معلم صاحب حتماً پیغمبر می شد. در یکی از مجالس ریش سفیدان و خانواده

هائی که هنوز به دیدن هم می رفتند این معلم جوان و صاحب دبدبه با خیلی از بایگارد ها حاضر شده بود تا بداند که مردم راجع به آنها چه می گویند. برای معلم صاحب چای تعارف کردند یک ریش سفید که در بین اعضای فامیل

آرام آرام جای می نوشید و صحبت می کرد چشمش به چشم معلم صاحب که اکنون معلم قومندان شده بود فوراً قصه را قطع نمود خطاب به معلم صاحب کرد و اعضای خانواده همه خاموش اما قهر شدند که چرا صحبت ها خاموش شد این ریش سفید بزرگوار از معلم صاحب سوال نمود که چی خوانده اید معلم صاحب گفت تاریخ و جغرافیه این جغرافیه دان بزرگ بزرگ گفت ما دریا های زیاد داریم و هم چنان کوه های زیاد داریم معلم صاحب تازه کار شروع به تشریحات نموده مادران و پدران همه به سخنان معلم گوش داده بودند . معلم صاحب یک حاجی را که نو از حج آمده بود مخاطب قرار داده و گفت حاجی صاحب کشور ما به پنج قسمت تقسیم می شود (سه آن را کوه ها و دو حصه آن را زمین های زراعتی) تشکیل می دهد . همه حیران ماندند ولی کسی جرأت حرف زدن نداشت حاجی گفت معلم صاحب خوب ادامه بدهید. معلم گفت برف باری اگر در زمستان زیاد باشد دریا ها را تشکیل می دهد. و در کوه ها معدنیات زیاد است که عبارت از طلا ، نقره ، سنگ های قیمتی زمرد لاجورد یاقوت و... همه تعجب نمودند که قومندان معلم چقدر فهمیده است . معلم صاحب فصلی در باره جهاد و هم از شیر دلی و شجاعت خودش قصه کرد که زور تمام قدرت های بزرگ دنیا و هیچ کسی در افغانستان و جهان به خودش و جهادی هایش نمی رسد.

هنوز طنین سخنان معلم در گوش هموطنان باقی است. طالبان به سمت امپراتوری معلم حرکت نکرده بودند که این قومندان معلم شیر دل و شریک دزدی هایش عباس دالر تمام موتر های خود را در زیر خاک مانند گنج های پنهان شده دیگر دفن کردند . امروز مخاطبین قومندان معلم اگر زنده می بود معلم برای شان می گفت که افغانستان بر علاوه معدن های طلا ، نقره ، سنگ های قیمتی زمرد ، لاجورد ، یاقوت و... معدن موتر های زره و ضد گلوله و راکت هم دارد. تا همه از خوشحالی سگته می کردند.

